

## سیاست خارجی ترکیه و راهبردهای آسیای مرکزی

پروفیسور احمد داوود توغلو

استادیار روابط بین‌الملل

در دانشگاه بیکنت و

مشاور نخست وزیر ترکیه

ترجمه: سیدعباس هاشمی

تحولات انجام شده در سیاست خارجی ترکیه در ارتباط با آسیای مرکزی در دهه اخیر درسها و تجربه‌های مهمی را آموخته است که تنها به نقاط هم‌مرز با این منطقه نیز مربوط نمی‌شود. ارزیابی درست تجربه‌های به‌دست آمده همراه با بسط یا راهبرد معطوف به حوزه‌های زمینی و دریایی نزدیک و نیز حوزه بین‌قاره‌ای از جمله موارد مهمی است که سیاست خارجی ترکیه با آن روبه‌روست و از این پس به هنگام مواجهه با تأثیراتی در سطوح مشابه بدان نیاز جدی دارد. عناصر یادشده در ارتباط با مباحث آمادگی و سازگاری دو سرفصل اساسی را به‌خود اختصاص می‌دهند.

و همچنان باید از این زبان در مواجهه با دشمن استفاده کرد؛ و

- تجدید حیات اندیشه مقاومت و به‌سر آمدن دوران قلدری و شکست‌ناپذیری اسرائیل.

ولی نویسندگان و اندیشمندان عرب در مورد امکان الگوگیری از این مبارزه و پیروزی و تعمیم دادن آن، که به‌ویژه در محافل فلسطینی با جدیت مطرح گردیده است، اختلاف‌نظر دارند. انسان در دیدگاه‌های خود به تفاوت میان وضعیت لبنان و فلسطین استناد می‌کنند و برخی از نویسندگان چندان این تفاوت را جدی می‌دانند که عقیده دارند، استفاده از زور در داخل فلسطین تهدیدی برای جامعه و تشکیلات فلسطینی به‌شمار می‌آید و همه دستاوردها را تباه خواهد ساخت. پیش‌بینیها و نگرانیها و چالشهای مربوط به آینده عموماً از علاقه‌مندی به حفظ پیروزیهای به‌دست آمده ناشی می‌شود.

## آمادگیهای روانی، تئوریک و ساختاری

در ارزیابی سیاست خارجی ترکیه در آسیای مرکزی پس از دوران جنگ سرد به‌ویژه در دوره‌ای که عناصری پویا و چندجانبه ماهیت آن را تشکیل می‌دهند، توجه به آمادگیهای لازم اجتناب‌ناپذیر است. متأسفانه کاستیهای قابل توجهی، هم در زمینه آمادگی برای هماهنگی با شرایط متحول بین‌المللی پس از پایان جنگ سرد و هم در خصوص تهیه و تدوین راهبردهای معطوف به آسیای مرکزی که هم‌زمان با شرایط یادشده و در مدت‌زمان کوتاهی به یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های سیاست خارجی تبدیل شد، در سیاست خارجی ترکیه مشهود است.

نخستین نشانه این فقدان آمادگی را می‌توان در زمینه‌های روان‌شناختی دید. ترکیه در مراحل رخدادهای آسیای مرکزی نتوانست درایت و تدبیر روان‌شناختی لازم را، چه در نزد فرهیختگان و چه در نزد عامه مردم، به‌ظهور برساند. در حالی که شرط نخست منطقی بودن یک دیپلماسی همین امر است. انتقال یک‌باره آسیای

مرکزی از دوره‌ای که در آن تقریباً هیچ جایگاهی در پارامترهای فرهنگ سیاسی - راهبردی نداشت، به دوره‌ای که ناگهان جایگاهی مرکزی در مباحثات یافت، مانع از تجربه و ظهور آمادگی روان‌شناختی گردید. واکنشهای لحظه‌ای، احساسی و نوستالژیک و بیانیه‌هایی که از این واکنشها الهام گرفته و فاقد آماده‌سازی روانی بود، باعث بروز عکس‌عملهایی شد که در نتیجه، برقراری سیاست خارجی عقلانی و منطقی را با مخاطبان این بیانیه‌ها با دشواری مواجه ساخت. این بیانیه‌ها که توقعات بزرگی را در کشورهای آسیای مرکزی ایجاد کرد و بیشتر آنها با خطر برآورده نشدن مواجه بود، نیروهای دارای آمادگی بر مبنای پیشینه تاریخی و جغرافیایی منطقه‌ای و قاره‌ای را دچار نگرانی نمود. اقداماتی که در راستای ایجاد معادلاتی برای پیش‌گیری و ممانعت از این نگرانیها انجام شد نیز پیامدهای منفی برای ترکیه داشت.

زمینه‌های دیگری که فقدان آمادگی روانی باعث تشدید مشکل در آنها گردید، مسایل مربوط به ساختار راهبردی و

تحلیلهای مربوط به آن می‌باشد. ترکیه در حالی به این تحولات اساسی و ریشه‌ای وارد شد که از ساختارهای تشکیلاتی که دارای قدرت و صلاحیت تحلیل راهبردی باشند، بی‌بهره بود.

نبود هیچ‌گونه نهاد پشتیبانی که در آغاز روند تحولات آسیای مرکزی به کارهای نظری درخصوص آن بپردازد و استمرار حاکمیت ساختارهای مربوط به دوران جنگ سرد در دانشگاهها و محافل تحقیقاتی، مانع تحلیلهای صحیح راهبردی و در نتیجه، مانع پیدایی محیطی گشت که در آن با کاستن از سطح واکنشهای روانی، زمینه رشد سیاستهای منطقی فراهم گردد. دیپلماسی ترکیه که در طول جنگ سرد

فعالتهای خود را بر محور روابط پرتنش با یونان جهت داده بود، نتوانست این خلاء راهبردی را جبران کند.

از دو علت اصلی تاریخی و ایدئولوژیک برای این فقدان آمادگی می‌توان صحبت کرد. اگر تاریخ دیپلماسی ترک را با توجه به ریشه‌ها در نظر بگیریم،

از قرارداد «کارلوفچا»<sup>(۱)</sup> و اگر دوران نزدیک در نظر گرفته شود، از دوره «تنظیمات» به این سو دارای پس‌زمینه‌هایی است که در اصل پارامترهای اروپایی را مدنظر قرار داده و بر محور خاورمیانه - بالکان در خطوط دفاعی متمرکز گشته است.

در این دوره ذهنیت راهبردی، عناصر فرهنگی و روان‌شناختی، ساختار تشکیلاتی و واکنشهای سیاست خارجی اغلب روندی را دنبال کرد که براساس امتداد دیپلماسی قدرتهای بزرگ اروپایی تعیین می‌گشت. این پس‌زمینه موجود در سنت دیپلماسی مانع جمع‌آوری تجربه کافی برای ایجاد یک راهبرد در ابعاد آسیایی شد.

علت مهم دوم بیشتر در ارتباط با جهت‌گیری ایدئولوژیک است که زاویه نگاه راهبردی را هدایت می‌کند. این موضوع را هم در دو سرفصل تجربه غرب‌گرایی و شرایط جنگ سرد می‌توان بررسی کرد؛ تجربه غرب‌گرایی و تلاش برای ایجاد سیاستی معطوف به اروپا که محصول

این تجربه بود، آمادگی روانی، نظری و تشکیلاتی راجع به آسیا به‌ویژه آسیای مرکزی را بی‌معنا ساخت و یا دست‌کم آن را در موقعیتی فرعی و ثانوی قرار داد. جایگاه سیاست آسیای مرکزی حزب «اتحاد شرقی» که بر هیچ محاسبه راهبردی متکی نبود و ماجرای «انورپاشا» در حافظه اجتماعی که ذهنیت راهبردی را تشکیل می‌دهد، هنگامی که با پیش‌فرضهای فلسفه دوره روشنگری پیوند یافت که مدعی تبیین عامل عقب‌ماندگی آسیا بود، باعث تبدیل آسیای مرکزی به منطقه‌ای شد که در محیط فرهنگی و سیاسی ترکیه برای مدت‌های طولانی دست‌کم مورد بی‌توجهی قرار گرفت.

پارامتر ایدئولوژیک دوم که مانع آمادگی راهبردی گشت، با شرایط جنگ سرد ارتباط دارد. در قالب ایدئولوژیک مستحکم دوران جنگ سرد، قرار گرفتن آسیای مرکزی در بلوک شرق و در درون اتحادشوروی سابق، نگرشی ثابت و ایستا را حاکم ساخت که مستلزم آمادگی خاص نبود. چرا که در زمینه‌های مواجهه این دو

بلوک تصمیمات مربوط توسط ابرقدرتها اتخاذ می‌شد و بدین سبب موقعیتهای راهبردی که در درون حوزه نفوذ و حاکمیت این ابرقدرتها بود، تقریباً هیچ تغییری نمی‌کرد. فعالیتهای مربوط به این حوزه‌های درونی نیز یا در زمینه‌های محدود و توسط کانالهای رسمی صورت می‌گرفت و یا اینکه اساساً نادیده گرفته می‌شد. در آن دوره علاقه اشخاص یا سازمانهای غیرحکومتی به مباحث مربوط به این حوزه‌ها فوراً سبب می‌گردید که به‌عنوان نماینده ایدئولوژیک قطب مقابل تلقی شوند. این وضع باعث می‌شد که محققان مسلط به زبان روسی - زبان راهبردی‌ترین همسایه ترکیه - پرورش نیابند.

فقدان آمادگی روانی، نظری و تشکیلاتی که ساختار سیاست خارجی را به‌طور منفی تحت‌تأثیر قرار می‌داد، در سالهای اولیه دوران پس از جنگ سرد که این تحولات عمده در آن پدید آمد، مشکل کمبود جدی نیروی انسانی را به‌همراه داشته است. ناتوانی در به‌کارگیری عنصر انسانی به‌منظور عملیاتی ساختن

گفتمانهای پرادعای روانی تا حدود زیادی باعث تضعیف تأثیرگذاری سیاست خارجی شده است. با گذشت بیش از یک دهه ترکیه هنوز با مشکل نیروی انسانی روبه‌روست برای اینکه بتواند از زبانها و لهجه‌های منطقه به‌صورت مؤثری استفاده کند.

### هماهنگی و طبقه‌بندی راهبردی

در دوره اولیه پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحادشوروی، اتخاذ نگرشهای احساسی و نوستالژیک که بیش از گسترش یک سیاست خارجی منطقی و برنامه‌ریزی شده بنا شده باشد، بر واکنشهای لحظه‌ای متکی بود، به‌ویژه بعد از دوره نخست که این نگرش احساسی مایه جلب توجه شده بود، باعث به‌وجود آمدن تناقضها و کاستیهای جدی گردید. روبه‌رو شدن با تحولات پویا و سریع دوره بعد از فروپاشی شوروی بدون آمادگی قبلی، از سویی مانع واکنشهای برنامه‌ریزی شده و منطقی برای گذار از مرحله بحرانی وقایع در حال انجام در آسیای مرکزی گردید و از سوی دیگر، برقراری هماهنگی بایسته میان سیاستهای

مربوط به سایر مناطق با سیاستهای معطوف به آسیای مرکزی را غیرممکن ساخت.

بررسی جایگاه و اهمیت آسیای مرکزی در درون راهبرد کلی سیاست خارجی ترکیه مؤید این حقیقت است که نه تنها درخصوص آسیای مرکزی، بلکه در مورد سیاست کلی آسیایی نیز نقطه ضعف مهمی وجود دارد. این کاستی مانع ایجاد روابطی هماهنگ، مرحله‌بندی شده و باثبات بین راهبرد کلی مربوط به آسیا و سیاست معطوف به آسیای مرکزی گشته است.

در دوره‌ای که بسیاری از کشورها به موازات شرایط در حال تغییر سعی می‌کردند جایگاه آسیا را در راهبردهای خود مورد ارزیابی قرار دهند، ایجاد سیاستهای منطقه‌ای ترکیه در حوزه‌های آسیای مرکزی، آسیای غربی، خاورمیانه و دریای سیاه بدون آنکه اولویتهای عام راهبردی تعریف شده باشند، باعث به‌وجود آمدن سیاست خارجی‌ای گردید که تحت‌تأثیر شرایط قرار می‌گیرد. از این دیدگاه کمبود هماهنگی و طبقه‌بندی،

که همواره در ساختار سیاست خارجی ترکیه احساس می‌شده است، به‌طور بارزتر و ناخوشایندتری در رخداد‌های مربوط به آسیای مرکزی نمایان است.

مشکلاتی که ساختار سیاست خارجی ترکیه در ارتباط با هماهنگی سیاست‌های مناطق مختلف با آن روبه‌رو می‌شود، تا اندازه‌ای از ویژگی‌های منحصر به فرد جغرافیایی ترکیه نیز تأثیر می‌پذیرد. برخلاف دیگر بازیگران منطقه اوراسیا، ترکیه بسیار فراتر از وسعت جغرافیایی خود با تنوع ژئوپولیتیک روبه‌روست. این کشور مجبور است در یک زمان و در سطوحی همسان به چند منطقه مختلف علاقه نشان دهد. برای روشن شدن موضوع و به‌عنوان مثال می‌توان گفت: چین که از لحاظ وسعت و جمعیت بسیار بزرگ‌تر از ترکیه است، به‌جهت ویژگی‌های اصلی خویش کشوری مربوط به حوزه آسیای شرقی و اقیانوس آرام است و یا هند به‌عنوان کشوری بزرگ مربوط به دو حوزه آسیا و اقیانوس هند محسوب می‌شود. در حالی که ترکیه به‌رغم اینکه از جهت جغرافیا و عنصر جمعیت

انسانی بسیار کوچک‌تر از این کشورهاست، کشوری مربوط به حوزه‌های اروپای شرقی، آسیای غربی، بالکان، قفقاز و خاورمیانه می‌باشد و علاوه بر این دارای موقعیتی است که می‌تواند در مهم‌ترین حوزه‌های دریایی قاره بزرگ «آفروراسیا» مستقیم یا غیرمستقیم دخالت داشته باشد.

این موقعیت نیاز به هماهنگی بین سیاست‌های منطقه‌ای را به اصلی‌ترین مسئله سیاست خارجی تبدیل می‌کند. از دست رفتن تدریجی مفهوم خطوط جدایی «جغرافیایی - فرهنگی»، «جغرافیایی - اقتصادی» و «جغرافیایی - سیاسی» مناطق پس از پایان جنگ سرد و تسریع تعاملات میان این مناطق، نیاز به این هماهنگی را افزایش داده است. سیاست آسیای مرکزی ترکیه گاه از این ناهماهنگی‌ها به‌طور منفی تأثیر پذیرفته است. به‌عنوان مثال، وجود تناقضاتی که در مورد اهداف و ابزارهای اکو و بکو ۱ در آسیای مرکزی معمولاً بازتاب‌های منفی را در پی داشت و این دو سازمان که می‌توانستند در محدوده خود از کارایی مهمی برخوردار شوند، در عمل به‌صورتی

غیرفعال درآمده‌اند.

آسیای مرکزی، ضعفهای چشمگیری در زمینه آمادگی روانی، نظری و تشکیلاتی، هماهنگی میان راهبردهای خرد و کلان، طبقه‌بندی و مرحله‌بندی در زمینه‌های تأثیرپذیری بین منطقه‌ای، هماهنگی بین سازمانها و نیز در ارتباط میان تاکتیک و راهبرد به چشم می‌خورد که شرط اولیه انطباق با شرایط پویا و متحول است، این بی‌ثباتیها در تعریف اولویتهای سیاست خارجی که از ناحیه عدم استقرار سیاسی ترکیه در این دوره تغذیه می‌شد، باعث گردید کاستیها و ضعفهای یاد شده در کوتاه‌مدت به بن‌بستهایی در سیاست خارجی منجر شوند. این ضعفهای ترکیه زمینه و قدرت مانور دیگر بازیگران را توسعه داده است. نفوذ دوباره روسیه به منطقه در دوره پوتین تسا اندازه‌ای به دلیل ضعفهای عملکردی ترکیه امکان‌پذیر شده است.

**بازیگران جهانی و سیاست خارجی ترکیه در آسیای مرکزی**  
تغییرات به‌وجود آمده در نگرش

ضعف هماهنگی مهم دیگر در خصوص سیاستهای معطوف به آسیای مرکزی نیز متوجه روابط بین بازیگران رسمی سیاست خارجی و بازیگران غیرحکومتی است که به ارتباطات افقی و عرضی سرعت می‌بخشند. مطرح شدن آسیای مرکزی به‌عنوان یک زمینه جدید به‌ویژه در حوزه‌های اقتصاد و فرهنگ، باعث پیدایی زمینه‌های همکاری بالقوه وسیع و افزایش سریع تبادلات متقابل مردمی شده است. منتها به دلیل اینکه این خط ارتباطی عرضی که می‌توانست زمینه‌های تأثیرات متقابل مهمی را ایجاد کند، توسط بازیگران رسمی سیاست خارجی به اندازه کافی مورد تشویق، حمایت و نظارت قرار نگرفته و به‌ویژه در زمینه اقتصادی راه‌گشای اقدامات ماجراجویانه و توهم‌آمیز شده است.

فقدان هماهنگی و هم‌سویی میان عناصر رسمی که رویکردهای کلان راهبردی را تدوین و هدایت می‌کنند نیز یکی از مسایل مهم است. به‌طور کلی در ارتباط با سیاستهای معطوف به

بازیگران جهانی به آسیای مرکزی در دوره بعد از جنگ سرد، ترکیه را که از اهمیت چندجانبه ژئوپلیتیک به عنوان قدرتی منطقه‌ای و قاره‌ای برخوردار است، به‌طور مستقیم تحت تأثیر قرار داده است. اهمیت ترکیه که در دوره جنگ سرد تنها عضو ناتو با عمق آسیایی محسوب می‌شد، نه تنها با فروپاشی شوروی کاهش نیافت بلکه در معادلات پیچیده‌ترین دوره کیفیتی چندبعدی نیز به‌خود گرفت. گسترش زمینه‌های تنش راهبردی بین‌المللی به‌طرف اعماق اوراسیا و گذرگاه‌های قفقاز و بالکان که در زمان جنگ سرد در قالب اروپای شرقی متمرکز شده بودند، زمینه و تعریف مأموریت ناتو را به جهات شرقی‌تر سوق داده است.

نگرش آمریکا به ترکیه - به‌عنوان متفکری که دارای توانایی پذیرش جایگاهی فعال‌تر در عمق آسیاست - در دوره نوین که ناتو مأموریت‌های فراگیرتر بین‌المللی را مدنظر دارد، عناصر جدیدی را در این چارچوب وارد ساخت. آمریکا که مجبور است در محوری که از شمال دریای سیاه و

خزر عبور می‌کند با قدرتهای جهانی نظیر آلمان و روسیه در یک زمینه راهبردی قرار بگیرد، به‌خوبی متوجه است که در خط جنوبی اوراسیا که در طول جنگ سرد نیز از اهمیت راهبردی بزرگی برخوردار بود باید معادلات راهبردی را با توجه به بازیگران بیشتری پی‌ریزی نماید. این واقعیت که این محور جنوبی شامل کشورهایی مثل ایران می‌شود که توسط آمریکا مورد محاصره و مهار دوجانبه قرار گرفته است، ترکیه را از نظر معادلات راهبردی منطقه به شریکی غیرقابل چشم‌پوشی مبدل می‌کند. در معادلات آسیایی نیز نبود تمرکز قدرت در آسیای غربی در مقابل قدرت روسیه در شمال و شمال غربی، چین در شرق و هند در جنوب، باعث می‌شود آمریکا

که در این منطقه دارای خطرهای مهم ژئوپلیتیک و جغرافیایی - اقتصادی است، سیاستهای متکی بر ترکیه را در پیش بگیرد. تلقی آمریکا از ترکیه به‌عنوان یک شریک راهبردی در منطقه مهم اوراسیا در ترکیه که تمایل داشت با حمایت یک قدرت جهانی وارد معادلات اوراسیا شود،



نقش مهمی را در سیاستهای منطقه‌ای ایفا خواهد کرد. ترکیه در صورت دنبال کردن آهنگ معادلات جهانی و تغییرات عمودی آن به صورت شایسته می‌تواند به جایگاه تأثیرگذاری در معادلات آسیای مرکزی دست یابد. در چنین وضعیتی تحکیم و نزدیک کردن روابط با چین و ژاپن که با برخورداری از اعتبار جهانی روابط غیرمستقیم‌تری با ترکیه دارند، زمینه‌های مانور ترکیه را در این معادلات بیش از پیش گسترش خواهد داد. در مقابل، در صورت استفاده ناصحیح از زمینه‌های انعطاف‌پذیر راهبردی، فقدان هماهنگی میان تاکتیکها و راهبرد و تنگ کردن محدوده مانور دیپلماتیک، چه بسا نامطلوب‌ترین و منفی‌ترین تبعات جابه‌جایی قدرت و حوادث احتمالی در معادلات جهانی متوجه ترکیه گردد. به همین خاطر ترکیه باید روابط متضارب میان قدرتهای منطقه‌ای، قاره‌ای و جهانی و همچنین شکل تأثیرگذاری این روابط را بر معادلات جهانی از نزدیک دنبال نماید.

معمولاً به‌عنوان یک ترجیح راهبردی مناسب مورد پذیرش قرار گرفت. به‌ویژه در دوره‌های بروز مشکل در روابط ترکیه - اتحادیه اروپایی و تشدید رقابتهای ترکیه و روسیه، این نزدیکی راهبردی از دیدگاه ترکیه اهمیت بیشتری پیدا کرد.

بعد از جلسه سران اتحادیه اروپایی در هلسینکی که ترکیه در آن به‌عنوان نامزد پذیرفته شد، این کشور باید نظیر دیگر سیاستهای منطقه‌ای، سیاستهای آسیای مرکزی و نیز معادله آمریکا - اتحادیه اروپایی را دوباره مورد ارزیابی قرار دهد. این ارزیابی با اولویتهای اتحادیه اروپایی در این منطقه ضرورتهایی را در زمینه لزوم متوازن‌سازی سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه که اساساً به محوریت آمریکا - اسرائیل (به‌گونه‌ای فشرده‌تر در اواسط دهه ۹۰) شکل گرفته است و هم‌زمان در سیاست آسیای مرکزی نیز تأثیرگذار می‌باشد، به‌همراه می‌آورد.

در دوره‌ای که پیش روست، شکل بازتاب معادله جهانی «آمریکا - اتحادیه اروپایی - روسیه» در آسیای مرکزی

## معادلات آسیایی و سیاست ترکیه در آسیای مرکزی

از جهت معادلات داخلی قاره آسیا نیز وضع مشابه است. شاید یکی از مهم‌ترین نتایج پایان جنگ سرد، بازگشت دوباره آسیا به صحنه تاریخ است. قاره‌ای که در مقایسه با قاره اروپا که ریشه‌های عمیق سیاسی و دیپلماسی دارد، از تنوع و ناهمگونی قابل توجهی برخوردار است. آسیا که در دو سده اخیر ابتدا به دلیل پدیده استعمار و سپس تحت تأثیر امپراتوریهای ایدئولوژیک تعادل راهبردی داخلی خود و تجربه دیپلماتیک ناشی از این تعادل را از دست داد و عموماً تحت تأثیر قدرتهای برون قاره‌ای نظیر انگلستان، فرانسه، روسیه و آمریکا قرار گرفت، از این جهت در مرحله گذار تاریخی به سر می‌برد.

تجربه آسیا متکی بر سنتهای چین، هند، ایران، توران، ژاپن و غیره است که نسبت به تجربه اروپایی متکی بر عمق تاریخی، بیشتر به آینده اتکا دارد و با پارامترهای جدیدی در حال پیدا کردن جایگاه خود در دیپلماسی است. بازیگرانی

که نتوانند با این پارامترهای پیوسته تجدیدپذیر، سازگاری و هماهنگی پیدا کنند، قدرت خود را در معادلات آسیایی از دست خواهند داد. به عنوان مثال، هر نگرشی که جایگاه ارزشهای کنفوسیوسی در تاریخ سیاسی چین و چگونگی تأثیر آن بر رفتار دیپلماتیک این کشور را در نظر نگیرد، نمی‌تواند تأثیر عناصر فرهنگی روابط دیپلماتیک را ارزیابی کند. وضعیت مشابهی برای حوزه‌های هند، ژاپن، توران و ایران نیز وجود دارد.

در حقیقت اهمیت پیدا کردن نقشه توزیع فرهنگی در صحنه دیپلماسی برای کشوری نظیر ترکیه که به نوعی با همه این تجربه‌ها تماس داشته و از این نقشه تغذیه شده، عاملی مهم و دارای امتیاز می‌باشد. اما کاستی مربوط به بیگانه شدن ترکیه با این نقشه فرهنگی، به ویژه در نزد قشر فرهیخته و نیز نداشتن نیروی انسانی کافی دارای دانش و توانایی درک روح این مفاهیم، قدرت فهم و هدایت معادلات آسیایی را کاهش می‌دهد. به عنوان مثال، در خصوص محورهای شرق - غرب و شمال

- جنوب آسیا تعاملات میان ترکیه، روسیه، ژاپن و چین در آینده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار خواهد شد. مشابه رقابت تاریخی ترکیه - روسیه که آسیای غربی را در جهت شمال و جنوب تحت تأثیر قرار داده است، در آسیای شرقی بین چین و ژاپن موجود است. در مقابل، بین چین و روسیه در مورد آسیای مرکزی و بین روسیه و ژاپن بر سر سواحل اقیانوس آرام و جزایر ساخالین رقابت وجود دارد. هر اقدامی در جهت ایجاد ائتلاف‌های متقاطع در این منطقه، روابط آسیای مرکزی را به‌طور مستقیم تحت تأثیر قرار خواهد داد. از این جهت ترکیه اگر بخواهد در آسیای مرکزی به‌طور بلندمدت تأثیرگذار باشد، باید روند تغییرات در روابط این چهار کشور را تحت نظر قرار دهد و روابط ترکیه - روسیه، ترکیه - ژاپن، و ترکیه - چین را براساس این روند بسنجد و مشخص سازد. ارتباط این تعاملات با بازیگران جهانی، قدرت تأثیرگذاری معادلات اوراسیا بر روابط کلی بین‌الملل را نیز آشکار می‌کند. به‌عنوان مثال، همکاری آمریکا - ژاپن به‌عنوان واکنشی متقابل،

نزدیکی روسیه به چین را به‌همراه می‌آورد و بهبودی روابط چین - آمریکا ابعاد تازه‌ای را به روابط اتحادیه اروپایی - روسیه و ژاپن وارد خواهد ساخت.

این معادلات چندجانبه تأثیرات و ضرورت‌های خود را بر ذهنیت بازیگران وارد می‌سازد. اما به‌رغم وضوح این ضرورت‌ها، عناصر انسانی که بتواند این ضرورت‌ها را برآورده کند، نه در سطح طراح راهرو، نه دیپلماسی و نه عناصر مدیریتی در رده‌های میانی در ترکیه وجود ندارد. امروزه نیروی انسانی که بتواند در نقشه فرهنگی چین سنت سیاسی و دیپلماتیک این کشور را دنبال کند و توانایی فهم تأثیرات احتمالی این تجارب تاریخی را در سیاست عملی جاری داشته باشد و البته برای این منظور از زبان چینی هم استفاده کند، وجود ندارد. درخصوص ژاپن، هند و کشورهای آسیای جنوب شرقی نیز وضعیتی مشابه وجود دارد.

## بازشدن دره‌های آسیای مرکزی به جهان و رقابتهای موجود در آسیای غربی

برای کشورهای آسیای مرکزی که از ارتباط دریایی محروم هستند، چهار گزینه به‌منظور اتصال به جهان وجود داشته و دارد. اول، از شمال دریای خزر از طریق روسیه به اروپا و آتلانتیک؛ دوم، از طرف شرق به وسیله چین به اقیانوس آرام؛ سوم، از جنوب با واسطه افغانستان، هند و پاکستان به اقیانوس هند؛ و چهارم، از جنوب دریای خزر و از طریق ایران و ترکیه به خلیج فارس و مدیترانه. با ارزیابی این گزینه‌ها درمی‌یابیم که درخصوص توسعه و دستیابی به مسیر غرب رقابتهای جدی میان ترکیه، روسیه و ایران پدید آمده است. با توجه به راههای فرعی نیز مسیر ارتباطی قفقاز - دریای سیاه با واسطه دریای خزر در روابط ترکیه - روسیه و مسیر خلیج فارس از طریق ایران در روابط ترکیه - ایران زمینه‌های رقابت و چالش را پدید آورده است. اقدامات روسیه و ایران برای

تثبیت خطوط ارتباطی منطقه جهان از طریق این کشورها سنجش و ارزیابی نتایج سیاست خارجی سه کشور را که راهبردهای مختلفی را دنبال می‌کنند. ضروری می‌سازد. این سه کشور برای سازگاری با شرایط پس از جنگ سرد سه راه متفاوت از یکدیگر را دنبال کردند. روسیه سیاست استفاده از نفوذ خود بر روی طبقات تحصیل کرده و سازمانهای سیاسی باقی‌مانده از دوره سوسیالیستی در این کشورها را در پیش گرفت. ایران به‌رغم خواست نظام بین‌المللی سعی کرد با کاربرد سیاست عملی، تأثیرگذاری منطقه‌ای خود را داشته باشد و ترکیه نیز با کسب حمایت قدرتهای سنتی بین‌المللی تلاش کرد در منطقه نفوذ نماید.

روسیه با وجود چالشها در ساختار درونی سیاسی خود و بحران اقتصادی موجود، سعی کرد با استفاده از تأثیر خود بر روی برجستگان سیاسی منطقه تأثیرگذاری مستقیمی را که در دوره شوروی بر مکانیزمهای سیاسی داخلی کشورهای منطقه داشت، به هدایت

غیرمستقیم تبدیل کند. بدین منظور، از یک طرف سعی کرد دوام و بقای این مکانیزمها را تضمین کند و از سوی دیگر، به‌ویژه در سیاستهای مربوط به قفقاز و تاجیکستان، به تاکتیکهای عملی سیاسی متکی بر نیروی نظامی روی آورد. روسیه در این زمینه به‌ویژه از تلاش آمریکا برای برپا نگاه داشتن این کشور به‌طور فعال استفاده کرد و در حالی که با قراردادهای نظامی که با ارمنستان و گرجستان امضا نمود، کنترل گذرگاه قفقاز را در دست گرفت. در دوره پوتین با امضای مجموعه‌ای از قراردادها با کشورهای آسیای مرکزی، دستاوردهای مهمی را نیز درخصوص گذرگاه ترانزیتی جغرافیایی - اقتصادی به‌دست آورد.

ایران نیز با در نظر داشتن احتمال منزوی شدن و درگیر شدن با قدرتهای بین‌المللی از یک‌طرف با روسیه وارد روابط منطقی مبتنی بر منافع شد و از طرف دیگر، سعی کرد رویکردی مبتنی بر نگرشهای مثبت به ساختار داخلی و معادلات منطقه‌ای را به نمایش بگذارد. سیاست متکی بر معادلات منطقه‌ای ایران باعث شد

به‌رغم نگرانیهای مقامات سیاسی کشورهای منطقه از فعالیتهای اسلامی، این رهبران سیاستهای ضد ایران اتخاذ نکنند. ایران بیش از آنکه ایجادکننده موجهای انقلابی مایه بی‌ثباتی منطقه باشد، ساختارهای موجود را در نظر گرفت و بدین ترتیب با سیاست عملی منطقه هماهنگ شد. این کشور با نشان دادن یک خط‌مشی سیاسی مبتنی بر جهت‌گیریهای منطقی، هم نگرانیهای رهبران منطقه را رفع کرد و هم تلاشهای انجام شده در جهت به‌انزوا کشاندن ایران توسط نیروهای نظام‌مند به‌ویژه آمریکا را بی‌تأثیر ساخت. سیاستهای توازن و تعامل متقابل ایران اقدامات جاری برای به‌انزوا کشیدن این کشور در منطقه را ناکام گذاشت.

در این راستا این کشور با طرح راه‌آهن مشهد - سرخس - تاجن، سهمی که از منابع نفت شاه‌دنیز آذربایجان گرفت و قراردادهایی که درخصوص انتقال نفت با قزاقستان امضا کرد، نشان داد کشوری نیست که بتوان به آسانی آن را از صحنه بیرون کرد. این سیاست به‌جهت اینکه

تعادل حساس بین فعالیت منطقه‌ای و فشار نظام بین‌الملل را نشان می‌دهد، دارای اهمیت بزرگی است. یکی از جالب‌ترین و مهم‌ترین نشانه‌های مؤید این مطلب که کشوری می‌تواند با استفاده صحیح از فعالیت‌های منطقه‌ای مبتنی بر دیپلماسی فعال در برابر فشارهای بین‌المللی امتیازات تاکتیکی به‌دست آورد، دیپلماسی ایران در آسیای مرکزی است. برخلاف روسیه که متکی بر تجارب گذشته از نخبگان سیاسی منطقه استفاده می‌کند و نیز برخلاف ایران که سعی می‌کند با سیاست واقعی و عملی منطقه هماهنگ شود، ترکیه تلاش کرد سیاست خارجی آسیای مرکزی خود را بر محوری منطبق با اولویتهای راهبردی قدرتهای بزرگ بین‌المللی به‌ویژه ایالات متحده استوار کند.

این خط‌مشی که در ابتدا با توجه به معادلات جهانی به نفع ترکیه تلقی می‌شد، در مواقعی که معادلات منطقه‌ای و ساختارهای آن به‌طور صحیح ارزیابی نشد، باعث به‌وجود آمدن معادلات متقابل گشته است. تنش‌های هم‌زمان با روسیه و

ایران به‌دلیل اعتماد به حمایت‌های خارجی مورد انتظار از ناحیه قدرت خارجی، انعطاف تاکتیکی در سیاست منطقه‌ای ترکیه را تضعیف کرده است. در سال‌های بعد، تنش‌های به‌وجود آمده با کادرهای سیاسی حاکم در منطقه نظیر ازبکستان باعث شد این انعطاف تاکتیکی کاملاً از صحنه حذف شود. بحران‌های دولتی نیز که در ترکیه فراوان شاهد آن هستیم، ادامه یک سیاست فعال، هماهنگ و مصمم را مشکل ساخته است.

یکی از مناطقی که از کمبود هماهنگی میان سیاست‌های منطقه‌ای بیشتر تأثیر پذیرفت، آسیای غربی بوده است. این منطقه که حوزه گذرگاهی بسیار مهمی را بین خاورمیانه و آسیای مرکزی تشکیل می‌دهد، باعث شد در اولویتهای راهبردی مربوط به خاورمیانه و آسیای مرکزی تناقضهای جدی شکل بگیرد. توسعه اکو به‌سوی آسیای مرکزی ضرورت همکاری نزدیک با ایران را مطرح ساخته است، ولی تنش مزمن بین ایران و اسرائیل بعد از اواسط دهه ۹۰ که در آن روابط ترکیه و

اسرائیل ویژگی راهبردی یافت، بر معادلات آسیای غربی نیز تأثیر گذارده و مانع اتخاذ نقش فعال تری از سوی اکو شده است.

تنشهای متناوبی که در خط شمالی

آسیای غربی با روسیه و در جنوب این خط با ایران به وجود آمد، زمینه‌های مانور ترکیه را تنگ‌تر ساخته است. در حالی که تنشها با روسیه مانع از کارآمدی سازمان همکاری اقتصادی حوزه دریای سیاه (BECO) که امیدهای زیادی نیز بدان بسته شده بود گردید، و این وضع، قابلیت مانور در محور شمال را تضعیف نمود، تنشهای متوالی با ایران نیز امکان به دست آوردن نقش فعال تری برای اکو را در محور جنوب نابود ساخت. به جای استفاده مؤثر از سازمانهای منطقه‌ای نظیر اکو و بکو، اتخاذ سیاستهای متکی بر عناصر نظام‌مند برون منطقه‌ای به تدریج باعث کاهش نفوذ ترکیه گشت، در حالی که ابتدا با موقعیت بهتری وارد رقابت با دو کشور دیگر شده بود. این واقعیت، نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر و در انتظار هر قدرت منطقه‌ای است که روابط خود با قدرتهای بین‌المللی را بر پایه تأثیرگذاری و

تعاملات منطقه‌ای استوار نکند. همین علت در ریشه ضعفهای ترکیه در سیاستهای مربوط به آسیای مرکزی و خاورمیانه نهفته است.

واقعیتی ساده وجود دارد که جغرافیا

آن را به نمایش می‌گذارد. درگیر شدن ترکیه با روسیه و ایران به‌طور هم‌زمان یا داشتن روابطی پرتنش با یکی از این دو در حالی که به دنبال برقراری ارتباط با آسیای مرکزی باشد، به هیچ‌وجه منطقی صحیح نیست. اقدام بایسته، اجرای سیاسی در جهت گسترش زمینه‌های مانور در شرایط پویاست، نه تنگ کردن این زمینه‌ها. درگیری و تداخل منافع روسیه و چین درخصوص آسیای مرکزی بسیار بیشتر از ایران و روسیه است، با وجود این ورود روسیه و چین به روند نزدیک کردن روابط با اراده‌های سیاسی متقابل، زمینه مانور و حرکت روسیه را که می‌خواهد در برابر غرب موقعیت خود را تحکیم بخشد و یا قدرت مانور چین را که بر سر تایوان روابط پر تنش با آمریکا دارد، گسترش داده است. ترکیه با تنشهای متناوب با روسیه و

ایران قدرت چانه‌زنی خود را تا اندازه زیادی تضعیف کرده است. بدین ترتیب، از یک سو شانس را برای وارد کردن آمریکا در مسیر خواسته‌های خود از دست داد و از سوی دیگر، با کنار گذاشتن خط ایران - ترکیه که از جنوب دریای خزر عبور می‌کند، از میز مذاکرات راه خطایی در پیش گرفت و زمینه حرکت روسیه را در برابر ترکیه افزایش داد.

یکی از جدی‌ترین ضعفهایی که در اجرای سیاستهای منطقه‌ای ترکیه مشاهده می‌شود، ناتوانی این کشور در ایجاد راهبردهای کلان مقیاسی است که ارتباط تاکتیکی میان زمینه‌های سیاست خارجی را نیز در نظر داشته باشد. سیاستهایی که بدون در نظر گرفتن نتایج مربوط به تأثیرات و تأثرات میان مناطق اجرا می‌شوند، در میان مدت به‌طور جدی باعث تنگ شدن زمینه‌های مانور می‌گردند. موقعیت ژئوپلیتیک ترکیه اتخاذ سیاستهای پویا و چندجانبه‌ای را ایجاب می‌کند که هر نوع جایگزینی را بتواند مورد ارزیابی قرار دهد، نه سیاستهای ایستای متکی بر

اولویتهای راهبردی بازیگران بیگانه. ترکیه از این پس در حالی که از لحاظ معادلات قاره‌ای و جهانی با اروپا در تماس فشرده خواهد بود، در داخل حوزه دیپلماتیک آسیا نیز باید راهبردهایی را در نظر داشته باشد. تا موقعی که این ضرورت با دورنما و نگرشی بلندمدت مورد ارزیابی قرار نگیرد، ایجاد یک راهبرد و اجرای آن در آسیای مرکزی - منطقه‌ای که همه قدرتهای بزرگ به فعالیتهای فشرده‌ای در آن مشغولند - بسیار مشکل خواهد بود.

آسیای مرکزی موقعیت کلیدی را درخصوص ایجاد راهبرد نفوذ ترکیه به عمق آسیا دارا می‌باشد. ترکیه باید از یک‌طرف استعداد به‌کارگیری روابط خود با کشورهای برون‌آسیایی نظیر اتحادیه اروپایی و آمریکا را در داخل آسیا داشته باشد، و از طرف دیگر، با تحت نظر گرفتن مستمر تغییرات حاصله در معادلات درون‌آسیایی دیپلماسی را دنبال نماید که در نتیجه آن احتمال تنها ماندن در برابر یک بلوک را در منطقه از میان ببرد. این امر نیز ترکیه را ملزم می‌سازد که اولویتهای راهبردی خود را در



درون معادلات آسیا - اروپا مشخص سازد و روابط خود را با آسیای مرکزی در این راستا پیش ببرد. رابطه بلندمدت و باثبات بین راهبرد کلان مربوط به اوراسیا و سیاست خارجی معطوف به آسیای مرکزی در راستای تأثیرگذاری جهانی ترکیه زیربنای مهمی را تشکیل خواهد داد.

از دیگر سوی، با توجه به سیاستهای منطقه‌ای ترکیه، باید در نظر داشت روابط

با بازیگرهای جهانی، قاره‌ای و منطقه‌ای در هر سطح که باشد، تأثیر ماندگار و بلندمدت این کشور تنها در گرو توانایی در درک، به‌کارگیری و هدایت عوامل و عناصر درون منطقه‌ای است. رویکردی که نتواند روان‌شناسی، ساختار فرهنگی - اجتماعی، روابط داخلی، وابستگیهای متقابل و اختلافات جوامع آسیای مرکزی و همچنین علوم انسانی را رونق شکل‌گیری رهبری و نخبگان را به‌طور صحیح مورد ارزیابی قرار دهد، نمی‌تواند تأثیرگذاری مستمری را فراتر از جرقه‌هایی موقت در آسیای مرکزی که یکی از فشرده‌ترین و فراگیرترین تحولات تاریخی خود را تجربه می‌کند، بنیاد نهد.